

word:	definition:	Example 1:
Ignite آتش گرفتن	set on fire مشتعل کردن	Spark plugs ignite in an automobile engine. شمع ها در موتور اتومبیل، تولید جرقه می کنند
Abolish لغو کردن	do away with completely; put an end to کاملاً رها شدن از ، خاتمه دادن به	The death penalty has recently been abolished in our state. اخیراً مجازات اعدام در ایالت ما مُلغی شده است
Urban شهری	of or having to do with cities or towns از شهر یا مربوط به شهر	Many businesses open offices in urban areas. بسیاری از مشاغل، دفاتری را در مناطق شهری دایر می کنند
Population جمعیت	people of a city or country افراد یک شهر یا کشور ، جمعیت	China has the largest population of any country. چین بیشترین جمعیت را نسبت به هر کشوری دارد
Frank رک و راست	free in expressing one's real thoughts, opinions, or feelings; not hiding what is in one's mind در بیان اندیشه ها ، عقاید و احساسات واقعی آزاد است ، آنچه در ذهن است پنهان نمی کند ، رک	Never underestimate the value of being frank with one another. هرگز ارزش روراست بودن با یکدیگر را دست کم نگیرید
Pollute آلوده کردن	make dirty آلوده کردن	The Atlantic Ocean is in danger of becoming polluted. اقیانوس اطلس در معرض آلوده شدن است
Reveal آشکار کردن	make known آشکار ساختن	Napoleon agreed to reveal the information to the French population ناپلئون قبول کرد که آن اطلاعات را به اطلاع مردم فرانسه برساند
Prohibit قدغن کردن	forbid by law or authority قانوناً منع کردن	Elvin's manager prohibited him from appearing on television. مدیر / الوین / از حضور او در تلویزیون ممانعت کرد
Urgent فوری	demanding immediate action or attention; important اقدام یا توجه فوری را می طلبد ، مهم	An urgent telephone call was made to the company's treasurer. یک تماس فوری به خزانه دار شرکت شد
Adequate کافی	as much as is needed; fully sufficient آن مقدار که مورد نیاز است ، کاملاً کافی	Rover was given an adequate amount of غذای کافی به / رورور / داده شد تا تمام روز را با آن سپری کند

			food to last him the whole day.	
Decrease	کاهش دادن	make or become less	کاهش دادن یا کاهش یافتن	As he kept spending money, the amount he had saved decreased. همین طور که دائم پول خرج می کرد، مقدار پولی که پس انداز کرده بود، کاهش یافت
Audible	قابل شنیدن - رسا	able to be heard	قابل سمع	From across the room, the teacher's voice was barely audible. از آن طرف اتاق، صدای معلم به سختی قابل شنیدن بود